

# حقیقت شب قدر به مذاق اهل عرفان

نأملی در آثار عرفانی امام خمینی(۲)

□ یاسر جهانی پور

یکی از مباحث عالیہ عرفانی، حقیقت لیلةالقدر، قضاء و قدر و نزول قرآن در شب قدر می باشد. به لحاظ اهمیت این بحث و مطالب متعلق به آن و دقت نظر در حقایق متوارد بر آن، در روایات وارد از معصوم سلام الله علیه از غور پیرامون آن نهی شده است. ما به تبع از بزرگان خصوصاً حضرت امام خمینی که در تفسیر عرفانی خود بر سوره قدر در عین اختصار و زیبایی کلام، مطالبی در رابطه با حقیقت لیلةالقدر و قضا و قدر بیان داشته است، مطالبی رجماً بالغیب می رانیم. آنچه در این مقاله می خوانیم شواهدی است که حول مسأله لیلةالقدر و قضا و قدر بیان شده است نه حقایق وارد بر آن، بی تردید مسائلی اینچنینی خارج از حد توان امثال نویسنده قاصر و کوتاه فکر است. شاید در آینده افرادی پیدا شوند که این مسائل را بیشتر مو شکافی کرده و کشف بعضی از اسرار دیگر آن را بنمایند. آنچه از توان ما برآمد همین است که در این مقاله می بینید. ضمن تذکر این نکته که نویسنده این سطور از جمله کسانی است که با پرگویی های زیاد پیرامون مسائل عرفانی مخالف بوده و قائل است به اینکه از بهترین نمونه آثار عرفانی آن است که در عین پرباری و خلاقیت، مختصر، مفید و خالی از هرگونه زیاده گویی و بازی با کلمات و الفاظ باشد. تکرار بیهوده مسائل و کلمات، نه تنها فایده ای نداشته، بلکه ذهن خواننده را از متن و عنوان اصلی



دور نموده و او را به ناکجاآباد کشانده و باعث گمراهی اش می‌شود؛ زیرا مسائل عرفانی و شهودی دقت خاصی از سوی نویسندگان و خواننده می‌طلبد که با زیاده‌نویسی، مطلبی دستگیر هیچکس نخواهد شد. ما نیز در این مقاله و دیگر مقالات سعی نموده‌ایم ضمن دوری از هرگونه شرح و تفصیل با ذکر چند مقدمه کوتاه، معارف مذکور را تا حد امکان روشن و مبرهن سازیم.

### مقدمه اول: در شناخت وجود حق تعالی

بین کاملاً اصحاب حقیقت اختلاف است در اینکه آیا وجود حق تعالی اعتبار می‌شود بشرط لای از تعینات یا آنکه حقیقت حق عبارت از وجود مطلق عاری از قید اطلاق و لابلشروط است؟ حقیقت وجود اگر به شرط لا از تعینات و عاری از جمیع مراتب اسماء و صفات ملاحظه شود، عبارت از مقام احدیت ذاتیه و حقیقه الحقایق است که در آن هیچ اسم و رسمی ملاحظه نشده. در این مقام آنچه که وجود را از صرافت خارج کند و تعیین بدهد ملحوظ نیست و حقیقت وجود، به شرط لای از جمیع تعینات است. اما اگر حقیقت وجود لابلشروط و مطلق در نظر گرفته شود، آن را فیض مقدس و هویت ساریه در جمیع تعینات می‌نامند. اصل حقیقت وجود در مقام ذات که مقام بی‌مقامی است، هیچ تعینی ندارد فانه واحد وحده حقیقه لایتعقل فی مقابله کثره و لایتوقف تحقیقها فی نفسها و لا تصورها فی العلم الصحیح المحقق علی تصور ضدها. این مرتبه که در نهایت و شدت وجود می‌باشد، عبارت از وجود لابلشروط مقسمی است که از هر قیدی حتی قید اطلاق نیز بری و عاری است. اینکه در کلمات اهل عرفان از آن تعبیر به مقام و مرتبه کرده و اطلاقاتی نظیر غیب الغیوب و یا غیب مغیب و عنقاء مغرب بر آن نهاده و برای آن اسم گذاشته‌اند، از ضیق لفظ و نبودن عنوان مشیر و ناشی از بی‌اسم و رسمی است؛ زیرا که کنه ذات مقدس حق تعالی برای کسی شناخته نشده و دست‌آمال و آرزوی عارفان و مشتاقان از ادراک آن حقیقت و وصول به آن مرتبه کوتاه و قاصراست. حقیقت حق جز به شرط وجود اسماء و اعیان برای احدی قابل درک و شناخت نیست. کاملین اهل عرفان قائلند به اینکه وجود حق تعالی عبارت از مطلق وجود و لابلشروط است که در کافه تعینات الی الابد سریان و انبساط دارد. این سریان هویت حق در

ذات ممکنات نه عبارت از تکثرپذیری ذات حق بلکه عبارت از احاطه قیومیه ذات متعالی بر کافه الایان است. به نحوی که از وجود واحد به وحدت حقیقیه انبساطیه، جمیع کثرات حاصل آید (بوحدتها دامت کل کثره) مراد محققین از وحدت حقتعالی، وحدت حقه حقیقیه است که تعقل او توقف به تعقل ضدّ و ندّ و تقابل ندارد یعنی نه به حسب وجود خارجی توقف بر غیر دارد و نه به حسب وجود ذهنی محتاج به تصور غیر است. گفته شد وجود منبسط عارض بر ممکنات متغایر با وجود حق نمی باشد مگر به اعتبار قیود و نسب و حدود و نعوتی که بواسطه ظهور در ماهیات پیدا می نماید و به تعدد و تکثر ماهیات متکثر می شود، پس فیض مقدس به اعتبار ارتباطش با حق يرجع الی ذاته تعالی و لایقبل الکثره و به ملاحظه ارتباطش با ماهیات یقبل التبعین و الکثره و به نسبت همین ملاحظه است که ماهیات با قطع نظر از تجلیات حق، در خفا و کمون محض بوده و صرف العدم و عدم الصرفند.

#### نکته

حقیقت وجود، آن چیزی است که نه در ذهن مرتسم می شود و نه در خارج به چشم می آید. اخذ وجود ذهنی و خارجی، وجود لا بشرط و وجود بشرط لا و غیر آنها همه از اعتبارات و مفاهیمی است که برای درک مراتب وجود وضع شده اند. وجود، حقیقت واحد به وحدت شخصیه ای است که در مظاهر به مراتب گوناگون ظاهر می شود و در مسلک عارفان بالله همان حق است. پس هر گاه سخن از وجود می شود در حقیقت همان سخن از حق است. و حق از نگاه اهل عرفان هم بارزترین اشیاء، هم مخفی ترین آنهاست. ولذا قال (ص): ما عرفناک حق معرفتک. وجود چون حق است، پس واجب لذاته است؛ زیرا اگر واجب نباشد، ممکن است و در نتیجه علت می خواهد در حالیکه وجود علتی ندارد، بنابراین کنه وجود معلوم احدی از موجودات نیست. بهمین دلیل حضرت امام خمینی می فرماید: «اعلم انه لیس اخذ حقیقه الوجود بشرط لا او لا بشرط شیء او غیرهما من الاعتبارات الواردة علیها... فان الاعتبار و الاخذ و اللحاظ و غیرها من



□ حقیقت حق جز به شرط وجود اسماء و اعیان برای احدی قابل درک و شناخت نیست

□ حقیقت وجود، آن چیزی است که نه در ذهن مرتسم می شود و نه در خارج به چشم می آید

امثالها من لواحق المهیّات و الطبائع و لا تمشی فی حقیقه الوجود. بل ما هو المصطلح عند اهل الله  
لیس الا نتیجه مشاهداتهم و التجلیات الواردة علی قلوبهم» (تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۱۳ - ۱۴)

### مقدمه دوم: در مظاهر متجلی از حق

اول مرتبه معلوم از وجود، مرتبه جمع وجود و مقام احدیت است. وصول به این مرتبه جز بر اولیاء محمدین بر کسی مقدور و میسر نیست. بهمین دلیل از این مرتبه تعبیر به حقیقت محمدیه نیز کرده‌اند. دومین مرتبه از تعینات وجود که معلوم و مشهود بوده و ممکن است سیر سالک در نهایت به آن منتهی شود مقام واحدیت و قاب قوسین است که فوق مقام خلق می‌باشد.

پیش از این اشاره شد که حقیقت محمدیه دارای دو وجهه و جهت است. به وجهه غیبی خود متجلی در هیچیک از مرائی ممکنات و اعیان علمی و عینی نیست، عین مشیت ذاتیه بلکه باطن فیض اقدس بوده و ظهور و بروزی در عالم ندارد. اما به وجهه ظهوری خود همان مشیت فعلیه و فیض مقدس و هویت ساریه در جمیع ممکنات می‌باشد. عرفا از این مقام تعبیر به مفتاح مفاتیح غیب و شهود نموده‌اند. بنابر مراتب مذکور "احدیت، مقام سقوط کافه اعتبارات و واحدیت مقام ظهور ذات در ملابس اسماء و صفات است، متعلق احدیت بطون ذات است چون تجلی

در احدیت بما هی احدیت محال است، متعلق واحدیت اعتبار اندراج نسب و تعینات غیر متناهیة در اول رتبه ذات و ظهور تفصیلی تعینات در مرتبه متأخره است و از آن جایی که در این دو مرتبه کثرت حقیقی بالفعل منتفی می باشد، فرق بین دو مرتبه به اعتبار است و منشأ تعین واحدیت همان تعین علمی ابهامی در احدیت است. علم حق به تعینات اسمائیه و صفاتیة و اعیان ثابتہ امکانیہ و ظهور خارجی اشیاء به وجود خاص خود منتشأ از احدیت است، لذا وجود منبسط بالذات مرتبط به احدیت و بالعرض به واحدیت است و فرق بین فیض اقدس و فیض مقدس بالا اعتبار است. " (هستی از نظر فلسفه و عرفان، ص ۲۰۷) اولین ظهور فیض مقدس و حقیقت محمدیہ به مقام خلقی و امکانی، تجلی در عقل اول است کما قال اول من بایعه العقل. این مرتبه از وجود به اعتبار تجلی در عقل اول که مجلای فیض برای سایر عقول و ممکنات و محیط نسبت بمادون خود است، ربّ و مبدأ عقل اول است. کما اینکه در حدیث است: ان الله خلق العقل و هو اول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره. حضرت امام خمینی ذیل حدیث مذکور می فرماید:

«آن که: نسبت خلق به عقل داده و او را مخلوق شمرده و این ممکن است اشارت به آن باشد که حقیقت عقلیه در مقابل امر و از تنزلات آن است چه عالم امر عبارت از فیض منبسط و نفس الرحمن و وجود مطلق و مقام برزخیت کبری و اضافه اشراقیه و روحانیت محمدیه و علویه - علیهما و علی آلهما الصلاة والسلام - است و او را تعین و تقید و مقابلی نیست و به او نسبت تخلق نتوان داد مگر مجازاً»

(شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۵)

از عقل اول تعبیر به لوح قضاء نموده اند؛ چون جمیع حقایق مادون در آن حقیقت به نحو اعلی و اتم با وجودی مناسب با آن مقام مقدس موجود است و همان حقایق در مادون به نحو تفصیل نازل می گردد. حقیقت وجود بعد از تجلی در عقل اول و سایر عقول طولی و عرضی به نفس کلی می رسد. بهمین جهت حقیقت وجود به اعتبار ظهور در نفس کلی ربّ و مبدأ آن نیز به شمار می رود. نفس کلی را لوح قدر می نامند چون صفحه وجود این لوح محل ظهور کلمات موجود در عقل اول است و آنچه به اجمال در عقل اول مسطور است به نحو تفصیل در نفس به ظهور می رسد. تعینات ناشی از وجود پس از نفس کلی و نفوس جزئی به صور کلیه و جزئیة رسیده



تا برسد به هیولای اولی. "مرتبه انسان کامل، عباره عن جمع جميع المراتب الالهيه والكونيه من العقول والنفوس الكليه والجزئيه ومراتب الطبيعه الى آخر تنزلات الوجود، ویسمى بالمرتبه العمائیه ایضاً فهی مضاهیه للمرتبه الالهیه ولا فرق بينهما الا بالربوبیه والمربوبیه لذلك صار خلیفه الله. " (شرح مقدمه قیصری، ص ۲۱۹) انسان کامل محمدی به لحاظ آنکه مظهر اسم الله بوده و الله سمت سیادت بر جميع اسماء داشته و باعث ظهور آنهاست، به عنوان مظهر این اسم، او نیز سمت سیادت بر جميع اعیان داشته و مقدم بر همه موجودات است. لذا وارد شده است اول ما خلق الله روحی (بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۳۰۹) بر همین اساس شیخ عارف کامل ابن فارض در قصیده معروف تائیه در بیان ظهور و وجود جميع انبیاء و اولیاء از وجود انسان کامل ختمی محمدی چنین فرموده است:

وکلهم عن سبق معنای دائر  
 و ما منهم الا وقد کان داعیاً  
 بدائرتی او وارد من شریعتی  
 به قومه للحق عن تبعیتیه  
 و قبل فصالی دون تکلیف ظاهری  
 ختمت بشرعی الموضعی کل شرعه

(دیوان ابن فارض، ص ۱۰۴-۱۰۵)

و نیز قدوه العارفين شیخ محی الدین عربی در فتوحات مکیه می فرماید: فلما اراد بدء العالم علی حد ما علم ان فعل عن تلك الاراده المقدسه بضرب تجل من تجلیات التنزیه الی الحقیقه الکلیه وان فعل عنها حقیقه تسمى الهباء... وهذا هو اول موجود فی العالم... ثم تجلی الحق سبحانه بنوره الی ذلك الهباء... فقبل منه تعالی کل شیء فی ذلك الهباء علی حسب قوته واستعداده... فلم یکن اقرب الی الله قبولاً فی ذلك الهباء الا حقیقه محمد المسماه بالعقل فکان سید العالم باسره و اول ظاهر فی الوجود... و اقرب الناس الیه علی بن ابیطالب امام العالم و سرالانبیاء اجمعین (فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۱۶۷، باب ۶)

### مقدمه سوم: گفتاری در جامعیت انسان کامل

الوہیت مأخوذ از الله و برای آن دو مقام است: ذاتی و فعلی. حضرت واحدیت که در مرتبه وجودی متأخر از احدیت است را، به اعتباری الوہیت می گویند و عبارت از عالم اسماء و صفات الہی است. ظهور و حقیقت کامل این اسم به تمام معنا جز بر خودش و اولیاء محمدین - مظاهر

این اسم - میسور نیست؛ و لایعلم تاویلہ الا للہ و الراسخون فی العلم. اسماء ذاتیہ و صفاتیہ و فعلیہ همه در یک جملہ متأخر از این اسم و معلول ظهور اویند. انسان کامل آینه تمام نمای خداوند و خلیفہ اوست در ظهور اسماء و مراتب کمالش و مقام جمع اسمائی را داراست با آنکہ تمام ذرات عالم بہ تفریق، ظهور اسماء الہی اند و اسم اعظم خود ظهوری در عالم دارد. پس ہر ممکنی کہ رائجہای از وجود بدو رسیده باشد از حقیقت الوہیت و ولایت بهره‌ای دارد.

از اعیان، عین ثابتہ محمدیہ و از مظاهر، اولیاء محمدیین صورت کامل اسم اللہ می‌باشند. قلب انسان کامل، مجلای جملہ اسماء الہی است از این رو انسان را مثل اعلائی خداوند فی السماوات والارض و آیت کبرای او دانستہ‌اند و باری را کہ او بر دوش می‌گیرد، بہ فرمودہ حقتعالی، کسی قادر بہ حمل آن نیست بہ لحاظ وحدت جمعی و بساطت ذاتی انسان کامل، وی صورت مجموع عالم و عالم صورت تفصیلی انسان است. پس عوالم وجود را ہر تعداد بدانیم؛ وجود انسان کامل برابر است با مجموع آنها و بہ حسب کمال استعداد و مقام اعظمش و بہ اعتبار سعہ وجودی اش، مظهر اسم جامع حق است. اسم اللہ مبدأ ظهور جمیع اسماء و مفتاح مفاتیح غیب و شہود است پس آنچه بہ نحو تفرق و انفصال تحقق دارد، در انسان بہ نحو جمع موجود است. برای ہمین است کہ گفته شدہ مرتبہ انسان کامل عبارت است از جمع جمیع مراتب الہیہ و کونیہ از عقول و نفوس کلیہ و جزئیہ و مراتب طبیعت تا آخر تنزلات وجود. و بہ مرتبہ عمائیہ نیز نامیدہ شدہ است یعنی این مرتبہ مشابہ مرتبہ الہیہ است و تفاوتش در ربوبیت و ربوبیت است لذا او را خلیفہ الہی گویند. «والانسان الكامل لكونه كوناً جامعاً و مرآه تاماً لجمیع الاسماء و الصفات الالہیہ اتم الکلمات الالہیہ، بل هو الكتاب الالہی الذی فیہ کل الکتب الالہیہ... [فہو جامع لـ] جمیع سلسلہ الوجود و بہ یتم الدائرہ و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن.» (شرح دعاء السحر، ص ۵۴ - ۵۵).

شیخ محی الدین (رہ) در بیان مقام جمعیت آدم (ع) میفرماید: "ولیس للملائکہ جمعیہ آدم. . . فما جمع اللہ لآدم بین یدیہ الا تشریفاً ولہذا قال لابلیس: ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی وما هو الا عین جمعہ بین صورتین، صورہ العالم و صورہ الحق و ہما ید الحق" (شرح مقدمہ قیصری،

□ حق از نگاه اهل عرفان، هم بارزترین اشیاء، هم مخفی ترین آنهاست

□ اول مرتبه معلوم از وجود، مرتبه جمع وجود و مقام احدیت است. وصول به این مرتبه جز بر اولیاء محمدیین بر کسی مقدور و میسر نیست

ص ۱۲۲ و ۱۵۰) و نیز امام خمینی در تعلیقه بر شرح فصوص الحکم در ارتباط با حقیقت انسان کامل چنین بیان می کنند که "فالانسان الكامل له احديه الجمع للاسماء والاعیان وبهذا المقام له مظهریه الحضرة الاحديه الجامعه وله مقام الكثره التفصیلیه وبه یكون مظهراً للحضرة الواحديه" (تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۶۸) بنابراین انسان کامل به جامعیت خداوند صاحب مقام جمعی است والله اعلم بذلك الامر

### فصل اول: حقیقت باطنی شب قدر

در مسلک عرفا ثابت شده است که برای هر حقیقت ظاهری در عالم ملک، صورت باطنی است در عالم ملکوت و هر نشئه دنیوی را نشئه ای است برزخی به حسب مراتب وجودیه کما قال: فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون (یس، آیه ۸۳) لیلۃ القدر را همانطور که ظاهری است در دنیا که به حسب روایات شب نوزدهم یا بیست و یکم و یا بیست و سوم است، باطنی است ملکوتی. و آن به حسب عرفا عبارت است از مقام احتجاب شمس وجود در ورای تعینات و کثرات و اغتراب از مقام اولی و اصلی خود بی هیچ تجافی و انخلاع، و غروب در ورای جبال انیات که از آن تعبیر به لیل می شود و یوم القدر را خروج حقیقت وجود از جبال تعینات و صعود آن به افق اعلی گفته اند. پس برای وجود دو قوس است؛ یکی به سمت نزول که از آن تعبیر شده



است به لیلۃ‌القدر و دیگری به سمت صعود که عبارت است از طلوع شمس حقیقت وجود از ورای حجب و از آن تعبیر می‌شود به یوم‌القدر. و انسان کامل به لحاظ آنکه مجموع عالم و جمع دایره وجود است، مشتمل است بر یک دوره لیلۃ‌القدر و یوم‌القیامه. امام خمینی (سلام الله علیه) می‌فرماید:

«به اعتباری، قوس نزول لیلۃ‌القدر محمدی است و قوس صعود یوم‌القیامه احمدی است، زیرا که این دو قوس مدّ نور فیض منبسط است که حقیقت محمدیه است و تمام تعینات از تعین اولی اسم اعظم است. پس در نظر وحدت عالم... بیش از یک شب [و] روز نیست، که آن تمام دار تحقق و لیلۃ‌القدر محمدی و یوم‌القیامه احمدی است. و کسی که متحقق به این حقیقت شود همیشه در لیلۃ‌القدر و یوم‌القیامه است و این با هم جمع شود.»

(آداب الصلوة، ص ۳۲۸-۳۲۹)

از خصوصیات که محققان اهل عرفان، پیرامون وجود حق پذیرفته‌اند آن است که، در همه عوالم وجود، سریان مجهول‌التصور دارد. ظهور هر عالمی به تبع تجلی وجودی ذات حق از مرائی اسماء و اعیان در حضرت واحدیت است. گفته شد که حقیقت وجود یا بشرط لا از تعینات اخذ می‌شود و یا لابشرط و زمانی به شرط شیء (همراه بارویت اسماء و صفات) ملاحظه می‌گردد. اینکه جمعی از عرفا وجود حق را بشرط لای از تعینات لحاظ فرموده‌اند، با نظر به ذات و فقط ذات، بدون ملاحظه اشیاء و عوالم بوده است. اما آنانکه حقتعالی را با عوالم وجود دیده و احاطه قیومیه او را به برهان و شهود کشف کرده‌اند، لابشرطی بودن وجودش را هم شهود نموده و قائلند به اینکه هویت حق به تجلی فیض مقدس، در جمله ذراری عالم امکان جاری و ساری است. این مرتبه از وجود حق که از آن با عنوان وجود بسیط و نفس الرحمن یاد می‌شود، مرتبه تقییدی وجود مطلق در ماهیات می‌باشد. پس تفاوت این دو مرتبه از وجود، به نحو اطلاق و تقید در کمالات است.

### منظور از اطلاق و تقید در کمالات

معلم اول قاعده‌ای را بیان فرمود که حل کثیری از مسائل فلسفی متوقف بر فهم آن است. و





آن قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء است. به برهان ثابت شده است که ذات مقدس حق تعالی بسیط الحقیقه است و بسیط الحقیقه باید کمال و جمال مطلق باشد و دیگر موجودات جلوه‌ای از جلوه‌های فعل او و رشحه‌ای از رشحات فیض مقدس اویند. اینکه میگوئیم حق تعالی بسیط الحقیقه من جمیع الجهات است به معنای آن است که عاری از هرگونه ترکیب و انفصال و اتصال است. حق تعالی چون بسیط من جمیع الجهات است و واجد جمله کمالات و فضائل، باید آنچه از کمال که در عالم فرض شود، آن ذات مقدس دارای آن باشد و در مرتبه علم بذات علم به همه اشیا داشته باشد. حق چون دارای صرافت ذات و محو ضمت در وجود و بساطت حقیقت است، باید در مقام ذات نتوان هیچ کمالی را از او سلب نمود. اثبات این مطلب عبارت اخرای اثبات کمال و جمال مطلق برای ذات حق تعالی است.

ایمان خارجی که از ظهورات و جلوات ذات حق و نتیجه تجلی فیض مقدسند، دارای تقید در کمالاتند و انسان کامل که خود، فیض مقدس و رابط میان حق و خلق و صاحب مقام برزخیت کبری است؛ بواسطه کمال عقل و ظهور تمام اسمای الهی در او واجد بساطت است. حقیقت وجود

بماهی وجود چون بسیط است و فلاسفه آنرا حقیقت واحد مشکک دانسته‌اند، هر چه از مأوای اصلی خود در مقام قوس نزول فاصله می‌گیرد، کمالات در او کم شده و کثرت بالعرض می‌گیرد، تا برسد به قوه محض که لافعلیه لها. پس هر عینی بتواند خود را به حقیقت وجود عاری از تقیید نزدیک کند، وحدتش افزون می‌شود. به همین خاطر ما انسان کامل را صاحب مقام جمعی و واحد نامیدیم، زیرا وی به فعلیت محض رسیده و تمام حجب کثرت و تعینات را خرق نموده است. خرق حجب عبارت اخرای وصول به وحدت و اتصال با احد و واحد در مقام علم می‌باشد. مرحوم صدر المتألهین می‌فرماید:

«انسان عقلی شی واحد بسیطی است و این بدین علت است که او موجودی است کامل الذات و در این وجود کمالی عقلانی جاوید نیازی به بسط وتفصیل وتفکیک قوای جسمانی و ترکیب اعضای گوناگون ندارد. پس مادامی که او موجودی عقلانی است همه چیز او در وجودش موجود است و در نزد او حاضر و مهیاست و آغاز و انجام او یک چیزند و علت فاعلی او همان علت غائی اوست.»

(ترجمه و شرح شواهد الربوبیه، ص ۳۶۴)

حقیقت انسان کامل، چون عین ثابت الله است به لحاظ اتحاد ظاهر و مظهر واجد بساطت و تمامیت و عین کمال و جمال مطلق است. پس هر چه خوبی و کمال فرض شود اولیاء محمدیین واجد آنها و متجلی در کافه ممکنات و اول و آخر و ظاهر و باطن عالمند.

امام خمینی می‌فرماید:

«به برهان ثابت است که ذات مقدس بسیط الحقیقه است و بسیط الحقیقه باید کمال و جمال مطلق باشد و دیگر موجودات جلوه‌ای از جلوات فعل و رشحه [ای] از رشحات فیض مقدس اویند، پس هر یک را محدودیت و تعینی است که تنزل از کمال مطلق دارند» (شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۹۹) بنابراین آن حقیقت وجود که از همه تعلقات مجرد است و عین وحدت و صرف نور است، بسیط الحقیقه و عین وحدت است و نور محض است که هیچگونه شائبه ظلمت عدم و کدورت نقص در او نیست و از این رو همه اشیاست و هیچیک از آنها هم نیست و صفات متقابل به وجود واحدی که از کثرت عینی و علمی مقدس است در حضرت کبریایش موجودند و از تعین خارجی و ذهنی منزله. پس او (تعالی) در عین ظهورش بطون است و در بطونش، ظهور»

(شرح دعای سحر، ص ۵۸)



## فصل دوم: شب قدر شب وصال

یکی از دلایلی که برای اهمیت شب قدر ذکر نموده‌اند، احتمالی است که حضرت امام داده‌اند و آن این است که:

«شاید لیلۀ لقدر برای آن صاحب قدر شده است که شب وصال نبی ختمی و لیلۀ وصال

عاشق حقیقی به محبوب خود است.»

(آداب الصلوه، ص ۳۲۶)

ما پیش از این در مقاله‌ای دیگر، که در شماره ۴۷ مجله حضور به چاپ رسیده است، در باب نزول قرآن و حقیقت لیلۀ لقدر به اجمال سخن گفته‌ایم و در آن بیان کرده‌ایم که نزول دفعی قرآن در شب قدر و لیلۀ معراج بوده است. در این فصل نیز به قدر میسور کلام فوق را بسط بیشتری خواهیم داد. گفته شد که حقیقت وجود پس از انخلاع از مقام اصلی خود و قرار گرفتن در قوس نزول و البته با حفظ مقام و بدون هیچگونه تجافی، به تدریج بر کثرتش افزون شده و از حالت اطلاق رو به سوی تقیید می‌گذارد، این مرتبه وجود را که از آن تعبیر به لیل می‌شود، باعث ظهور و مفتح مفاتیح غیب و شهود نامیده‌اند. پس از تجلی حق به فیض اقدس در حضرت واحدیت و ظهور اسماء در مرتبه علم، آنگاه که نوبت به ظهور اعیان و وجودات خاصه علمیه در حضرت ارتسام رسید، به لحاظ آنکه هر اسم در عالم امکان دارای مظهری است و ظهور این مظاهر و تجلی اسماء در عالم شهادت جز از راه اعیان علمی امکان پذیر نیست، هر عینی در حضرت علم صورت شیء ای است در حضرت عین. ارتباط اشیاء با اسماء جز از طریق اعیان ممکن نیست. پس هر عین ظاهری اگر بخواهد به اسم خود در حضرت واحدیت برسد ناگزیر باید پیش از آن به مقام عین علمی خود در حضرت اعیان ثابته برسد. اعیان صور علمیه اسماء و دارای یک نحوه وجود خاص و اسماء مندک در ذات احدیتند. وجود هر شیء در عالم بالقوه است، تجلی و طلوع شمس وجود از ورای تعینات و بالا آمدن آن تا افق اعلی (که از آن به ظاهر تعبیر به ظهر شرعی می‌شود). عبارت اخرای حصول فعلیت و وصول به مقام فناست. این امر حاصل نمی‌شود مگر با سیر و سلوک در نشئه دنیوی و اجرای مراتب طریقت و شریعت و حقیقت. بنابراین اگر سالکی توانست رفض

تعیّنات از خود نموده و حجب ظلمانی و نورانی را خرق نموده و از عالم ماده و ملکوت و جبروت بگذرد و خود را به حقیقتش در حضرت علمیه برساند، معرفت نفس کسب نموده و حقیقتش را آشکار نموده و وجودش را به اعلی مراتب خود رسانده است. پس سلوک هر سالک در جمله عوالم وجود، عبارت است از نزول از اسم متجلی در وجود خود و صعود به آن در قوس صعود، پس از برپایی قیامت کبرای نفسانیه. پس از بیان این اصل می‌گوییم برای هر یک از موجودات مبدأ و معادی است و این مبدا و معاد عبارت از آن اسمی است که در حق تعالی در حضرت علمیه به تجلی فیض اقدس، برایشان مقدر ساخته است. در محل خود به وضوح پیوسته است که ذات بی تجلیات اسمائیه هیچگونه ظهور و بروز ندارد. در خفا و کمون و غیب محض بوده و هیچ رابطه‌ای با مخلوقات خود ندارد. پس از اینکه معلوم شد در حضرت واحدیت صور علمیه‌ای است که بی تحقق این صور بین اسماء و ممکنات رابطه‌ای نبوده و هیچ ظهوری برای هیچ اسمی در هیچ یک از عوالم وجود نخواهد بود، می‌گوییم جمله ذرات عالم را اشتیاقی است در وصول به مقصد اعلی و میلی است باطنی در قرابت به مرجع و مبدأ والا. پس اسم متجلی در هر ذره رب او و مبدأ و مرجعش است. "فان حضره الالهیه جامعه الاسماء کلهالا واسطه بینهاو بین الذات فکذلک الحضرة الانسانیة جامعه لها والوجودینزل من احدیه جمع الذات الی الحضرة الالهیه وفاض فی مراتب الممكنات علی الصوره الانتشاریه حتی انتهى الی الانسان منصبعاً بصبغ جمیع المراتب فصار الانسان برزخاً جامعاً لاحکام الوجوب والامکان کما کانت الحضرة الالهیه جامعه للذات والاسماء کلها فظهر فیها مافی الحضرة الالهیه فکان العالم بوجوده و لم تبق واسطه بین الحضرة الانسانیة والذات الاحدیة (شرح فصوص الحکم، ص ۱۵) صاحبان این مقام که خداوند تقدیر استعداد ایشان را در ازل فرمود صراطشان مستقیمترین صراطهاست. و اما از برای انسان کامل محمدی که صراط او دقیقترین و کاملترین و مستقیمترین صراطهاست، وصول او جز به مقام اوادنی نخواهد بود و این مقام مقامی است که دست آمال و آرزوی جمیع سالکین الی الله از انبیاء و اولیاء از وصول به آن کوتاه است برای فهم مطلب چند مقدمه زیر عنایت فرماید:

مقدمه اول: در مسلک عرفا اسم مقام ظهور و تجلی ذات با صفتی از صفات است. و به اعتبار



□ تمام ذرات عالم به تفریق، ظهور اسماء الهی اند و اسم اعظم خود ظهوری در عالم دارد. پس هر ممکنی که رائحه ای از وجود بدو رسیده باشد از حقیقت الوهیت و ولایت بهره‌ای دارد

مقام ظهورش دارای مراتب و مقاماتی خواهد بود و در تجلیات وجودی اولین مرتبه از مراتبش حاصل تجلی حق به فیض اقدس و خلیفه کبرای الهیه است. این فیض نتیجه ظهور ذات للذات و مشاهده ذات کمال و جمال خود در آینه اسماء و صفات است. مقام دومش حاصل تجلی حق به فیض مقدس و وجود منبسط و نفس رحمانی است که نتیجه آن بروز و ظهور اعیان در عالم عین همراه با لوازم آنهاست. به حسب آنکه اسماء به واسطه اعیان در مظاهر وجود جاری و ساری‌اند، عالم ظهور، ظل فیض منبسط و مشیت فعلیه است.

پس از اولین تجلی از ناحیه خلیفه ذات، اسمی که مستفیض گردید از حضرت فیض اقدس. و متلبس به لباس وجود شد، اسم اعظم الله است. این اسم به لحاظ بساطت و غیبت و کمالیت تامی که دارد، اولین مرتبه جریان فیض از فیض اقدس است بر این اساس عرفا قائلند به اینکه هر اسمی که افقش به افق اسم الله نزدیکتر باشد، جنبه غیب و بساطت در او بیشتر است و لذا بعضی اسماء محیط بر اسماء دیگر و بعضی محاطند. نهایت رجوع اسماء محاطیه، به اسماء محیطیه است و این رجوع بستگی دارد به اندراج هر یک از اسماء محاط تحت اسماء محیط خودشان. حقایق عینیه اشیاء که متعین به تعینات علمیه اند، به لحاظ ظهور اسماء در آنها مشمول حکم اتحاد ظاهر و مظهرند. پس از بازگشت هر یک از اعیان با سیر و سلوک به حقیقت علمی خود در حضرت واحدیت، این اعیان در نهایت محکومند به اتحاد با اسم محیط و انگاه اسم الله و سپس ذات. و این مطلب حاصل نمی‌شود.

مقدمه دوم: اسماء به لحاظ مفهوم با یکدیگر مغایر و به لحاظ مصداق و وجود عین ذات و عین یکدیگرند. پس تکثری که در صفات مشهود است اعتباری و غیر حقیقی و منبعث از مراتب غیبیه صفات است که در احدیت ذات عین ذاتند و علت پیدایش تفصیلی اسماء و صفات، مفاتیح غیبیه که در باطن ذات موجودند و عین ذاتند نه امری زائد بر آن. گفته شد؛ اسمی که در میان اسماء الهیه جنبه غیبی اکثر و بساطت کامله دارد اسمی است که شایستگی آن را دارد که مقام خلافت را از فیض اقدس پذیرفته و مجلای ظهور او باشد، و ان اسم اعظم الله است که ام‌الاسماء الهیه در همه مراتب وجودیه است. دیگر اسماء به لحاظ قرب و بعد از اسم الله یا محیط و یا محاطند. احاطه اسمی اگر کامل از دیگر اسماء الهیه باشد جزو امهات اسماء خواهد بود. این امهات را بعضی هفت اسم حیات، علم، اراده، کلام، قدرت، سمع و بصر و بعضی چهار اسم شامل اول، آخر، باطن و ظاهر و بعضی دیگر دو اسم الله و رحمن می‌دانند. به تبع آن حقایق معقول این اسماء در حضرت علمیه نیز منشأ صدور اعیان دیگر به تجلیات خود از فیض اقدس هستند. صور عقلیه اسماء مجموعاً با ذات از آن جهت که ذات در آنها تجلی نموده متحدند و ظهورشان در علم منوط است به فیاضیت فیض اقدس و در عین منوط است به فیاضیت فیض مقدس. هر عین علمی واسطه‌ای است برای وصول فیض الهی به عین خارجی. چون اعیان ثابته حجب اسماء و اسماء حجاب ذاتند و به خودی خود هیچ نیستند و وجودی ندارند، سرانجام سالک به ذات می‌رسد و فی هذا المقام لا اسم له و لا رسم و لا اثر لانه فی نهاییه الوجود.

مقدمه سوم: حقایق علمی انبیاء، مشتمل بر امهات و اسماء محیط و فیاض به اسماء و اعیان مادون خود هستند. به لحاظ آنکه اسم اعظم مقام نیابت فیض اقدس را داراست، در تمام عوالم وجود به نحو بطون سریان دارد. سالک چون در سیر و سلوک به مقام مذکور رسید الله را ظاهر در عالم و عالم را مستهلک در آن می‌بیند. بعد از فنای کامل ذات برای انسان کامل، آنچه ظاهر می‌شود الله است از این رو عینی که فانی و مندک در اسم الله شده است، خود مجموع تمام اعیان است؛ زیرا که هر عینی در عالم مظهر اسمی از اسماء و حقیقتی از حقایق است. پس وقتی می‌گوئیم رجوع اعیان خارجی در سلوک، به اعیان علمی وانگاه به الله و در نهایت به ذات است در



واقع قائل شده ایم به اینکه رجوع همه به انسان کامل و حقیقت محمدیه است. عین ثابت الله به لحاظ اتحاد ظاهر و مظهر متجلی در تمام کائنات است پس برای اسم اعظم دو اعتبار است: یکی آنکه بالذات مقدم بر اسماء و مشتمل بر آنهاست و دیگر آنکه متظاهر در اسماء و اعیان اسماءست. به اعتبار ظهورش در اسماء و صفات، جمیع مظاهر اسماء جزئیة مظهر این اسم جامع الهیند؛ زیرا که به وساطت این اسم ظاهر شده و بعد از ظهور، متجلی در اعیان خود شده اند و چون ظاهر و مظهر در حقیقت وجود یکی اند و تعدد آنها اعتباری و رتبه ای است، نتیجه آنکه مظاهر اسماء جزئیة مظهر این اسمند. و به اعتبار اشتمال آن بر اسماء از حیث مرتبه الهیه اشتمال این اسم بر اسماء دیگر اشتمال کل مجموعی است بر اجزاء زیرا که اجزاء از همان کل و کل از همان اجزاست "فاذا علمت هذا علمت ان حقائق العالم فی العلم والعین کلها مظاهر للحقیقه الانسانیة الّتی هی مظهر للاسم الله فارواحها ایضا کلها جزئیات الروح الاعظم الانسانی سواء کان روحا فلکیا او عنصریا او حیوانیا وصورها صور تلك الحقیقه الانسانیة ولوازمها لوازمها ولذکک یرسمی عالم المفصل بالانسان الکبیر عند اهل الله لظهور الحقیقه الانسانیة و لوازمها فیه و لهذا الاشتمال و ظهور الاسرار الالهیه کلها فیه دون غیرها استحققت الخلافة من بین الحقایق" (شرح مقدمه قیصری، ص ۶۴۹) پس عین فانی در الله، ظاهر است در مظاهر خلق و خلق باطن است در ذات وی و لذا هر آنچه که دیده خود را دیده و خلاق را در ذات خود می بیند. اما ارواح انبیاء که تجلی ای از تجلیات روح محمدیه و فضیلتی از فضایل او هستند هر کدام مشتمل بر یکی از اسماء محیطیه اند و خداوند ابراهیم (ع) را امت نامید آن ابراهیم کان امّه قانتاً (نحل، آیه ۱۲۰) زیرا که او خود به سبب اسم متجلی در وجودش شامل امتی از حقایق علمی است.

با ذکر این مقدمات می گوئیم: حضرت محمد (ص) چون با سیر و سلوک در دنیا به عین ثابت خود که همان حقیقت محمدیه در حضرت علم است رسید، فنای او تام شده و شمس وجود او در افق اعلی به بالاترین مرتبه ممکنه نسبت به دیگر خلائق رسید تا جایی که به اندازه دو کمان یا کمتر به خدا نزدیک شد و فی هذا الموضع اقوال که مهمترین قول اشاره دارد به اینکه بر اساس تجلیات خاصه ربانی و هدایت و تربیت اسم الله از حضرت واحدیت گذشته و به مقام احدیت



مطلق رسید پس در این وقت قرآن یکجا بر قلب نازنین نبی اسلام نازل گردید. این نزول عبارت است از ادراک حقایق غیبی و اسرار الهی که هیچیک از انبیاء و اولیاء پیش از او از آن آگاه نگردیدند. ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فإوحی الی عبده ما اوحی (نجم، آیه ۸-۱۰) چون حقتعالی بر اساس آنچه برای او در عالم علم تقدیر فرموده بود، و ختم رسالت و اکملیت دین و آیین او را خواستار بود و اراده فرموده بود که وجود خود را در وجود او ببیند، او را از حالت بیخودی در فنای تام خارج نموده و برای امر مهم رسالت و نبوت عازم جهان مادی نمود. اینجاست که آنچه در باب اعتبارات وجوداعنی وجود بشرط شیء عنوان کردیم تحقق می یابد و آن دیدن حق است بشرط وجود انسان کامل محمدی (ص).

#### اشاره‌ای به آیه اول از سوره قدر

یکی از اسراری که دلالت دارد بر اینکه می‌گوییم شب قدر شبی است که قرآن یکجا بر پیامبر نازل شده است این آیه است. باید دانست که کلام شریف الهی را در هر یک از عوالم وجودیه مطابق با آن عالم، نامی است. در احدیت مطلقه به آن قرآن می‌گویند. در این مرتبه کلام الهی به لسان ذاتی است و مستمع خود حضرت حق به سمع ذاتی است. و سمعه عباره عن تجلیه بعلمه المتعلق بحقیقه الکلام الذاتی فی مقام جمع الجمع والاعیانی فی مقامی الجمع والتفصیل ظاهرأ و باطنأ لبطریق الشهود و کلامه فی هذا المقام عباره عن التجلی الحاصل من تعلقی الاراده والقدرة لظهار مافی الغیب و ایجاده. اولین مرتبه ظهور کلام ذاتی حق که اصل و مجموع کلمات تامه الهیه در جمیع عوالم وجودیه می‌باشد، مقام احدیت مطلقه است که از آن به قرآن تعبیر شده است. این مقام که عبارت از مقام جمعی الهی و مقدم بر جمیع تعینات وجودی است، در مسلک عرفا به عنوان حقیقت محمدیه و حقیقه الحقایق و مقام اوادنی و بطن هفتم از بطون سبعة شناخته شده است. حق در این مرتبه ذات خود را با جمیع کمالات شهود می‌نماید. ظهور در احدیت اولین تعینی است که عارض بر وجود می‌شود و حکایت از کمالات حق می‌نماید. قال الحق: انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون (واقع، آیه ۷۷-۷۹) این مقام که از آن با عنوان قرآن



□ حقیقت انسان کامل، چون عین ثابت الله است به لحاظ اتحاد ظاهر و مظهر واجد بساطت و تمامیت و عین کمال و جمال مطلق است. پس هر چه خوبی و کمال فرض شود اولیاء محمدیین واجد آنها و متجلی در کافه ممکنات و اول و آخر و ظاهر و باطن عالمند

نام برده شد عبارت است از بطن هفتم از بطن کلام الهی که سوای اولیاء محمدیین (علیهم السلام) کسی قادر به درک کاملترین مرتبه که همان قرآن است نیست. ایشان به واسطه کمال در ولایت و طیّ اسفار اربعه بالتمام و ادراک کلی اسماء، صاحب مقام جمعی الهی و واجد کاملترین مراتب انباء از عوالم غیب و شهود می‌باشند. اینکه حقتعالی در این آیه می‌فرماید ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم و قرآن عبارت از مقام جمعی الهی است، معلوم می‌شود که نزول در این شب دفعتاً و یکجا بوده است، پس ضمیر هاء اشاره دارد به آن حقیقت غیبی قرآنی و مقام جمعی الهی که به آن اشاره شد. کما قال العارف الکامل الامام الخمینی (سلام الله علیه):

«قال شیخنا و أستاذنا فی المعارف الالهیه العارف الکامل، المیرزا محمد علی الشاه آبادی... فی اول مجلس تشرفت بحضوره و سألته عن کیفیة الوحی الالهی فی ضمن بیاناته انّ هاء فی قوله تبارک و تعالی: «انا انزلناه فی لیلة القدر» اشارة الی الحقیقة الغیبیة النازلة فی بنیة المحمدیه الّتی هی حقیقة لیلة القدر»

(مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية، ص ۲۷)

پیامبر اسلام به این مقام نرسید، مگر پس از گذر از قاب قوسین او ادنی و ولوج در احدیت و وصول به مقام علمی خود در حضرت واحدیت. و سرّ این نکته را کشف نکنند مگر عارفان محقق که با قدم شهود در آسمان عرفان پر و بال زده و به هر گوشه ای از آن که اراده کنند پرواز می‌نمایند و با کشف عرفانی روز به روز روشن دل تر و آگاهتر از دیروز گردند طوبی لهم و حسن

مأب. نه همچون نویسنده سیاه دل که جز به لقلقه زبان و بازی با الفاظ چیزی نمی فهمد نه شهودی دارد و نه کشفی، و همچون گمراهان در وادی ضلالت و سیاهی سرافکنده و مغبون راه به جایی ندارد. طریقی برای درک این اسرار نیست جز با ریاضت و سلوک، که این حقایق را نه با چشم سر، که با چشم دل باید دید. امام خمینی (روحی فداه) در بیان حقیقت غیبی قرآن می فرماید:

«از برای قرآن قبل از تنزل در این نشئه مقامات و کینونتهایی است. اول مقام او کینونت علمیه اوست در حضرت غیبیه به تکلم ذاتی و مقارعه ذاتیه به طریق احدیت جمع. و ضمیر غایب شاید اشاره به آن مقام باشد و برای افاده این معنی به ضمیر غیبت ذکر فرموده است کانه می فرماید همین قرآن نازل در لیلۃ القدر همان قرآن علمی در سر مکنون و غیبی در نشئه علمیه است که او را از آن مراتب که در یک مقام متحد با ذات و از تجلیات اسمائیه بود نازل فرمودیم و این حقیقت ظاهر همان سرّ الهی است»

(آداب الصلوة، ص ۳۲۳)

### فصل سوم: اشاره‌ای اجمالی به قضا و قدر

در بیان مرتبه قضا و قدر میان برخی از عرفا اختلاف است. جمعی قضا را عبارت از مقام احدیت و قدر را مقام واحدیت گرفته اند. و از بعض عرفا منقول است که مقام احدیت قضا اول و مرتبه واحدیت قضا ثانی و قدر اول است. پس از آنکه معلوم شد که صور علمیه اسماء اعنی اعیان ثابتة در واقع عین علمی آن کسی است که آن اسم در او متجلی شده است می گوئیم: هیچ ربطی میان اسماء و وجودات مقیده نخواهد بود اگر این اعیان در مقام علم وجود نداشته باشند. عالم اعیان را از این روی مقام علم می نامیم که مشهور در میان عرفا در مسئله علم باری به اشیاء پیش از آفرینش، آن است که حق از طریق اعیان علمی به اعیان عینی در حضرت واحدیت علم دارد و مقام واحدیت در اینجا عبارت است از عالم اسماء و صفات که حاصل از تجلی حق به فیض اقدس برای بروز کمالات ذاتی خداوند می باشد. پس مقام واحدیت از یک سو مرتبط است با اسماء و از سوی دیگر مرتبط است با ذات و لذلک حقتعالی علم دارد به اعیان از طریق علم به ذات خود. از اعیان ثابتة در مسلک عرفان به عنوان وجودات خاصه علمیه و عالم قدریه نام برده‌اند زیرا در این



عالم پس از وجود، هر عینی براساس ظرفیت خود آنچه از استعدادات و کمالات که لایق آن است را خواهد پذیرفت. گویی که از این عالم رانحه ای از وجود به مشام می رسد. این مرتبه قدریه در حضرت ارتسام، عبارت است از تجلی به فیض اقدس و حصول اسماء و اعیان و سریان آن استعدادات و کمالات به عالم عینی به تجلی فیض مقدس برای بروز آن حقایق در اعیان خارجی مع لوازمهم. تا هرشیء مظهر اسمی از اسماء الله باشد و او را در حضرت علمیه عینی تا واسطه ای باشد برای سریان این مقدرات درعالم وجودیه. در آن مقام هرعینی به استعداد و لیاقت خود از اسمی بهره برد و سعادت و شقاوتش رقم خورد. آنچه که از تجلی فیض مقدس برای بار اول حاصل می شود عبارت است از وجود عقل اول. این مرتبه از عقل تمام حقایق موجود در مشیت فعلیه را گرفته و به مراتب پایین ترنازل می کند. پس آنچه از قلم عقل کلی بر لوح نفس کلی در مرتبه اول منقوش میگردد، همانا عبارت است از مطالب عالیهای که در مقام فیض مقدس و حضرت واحدیت موجود بوده است و در این مقام هیچ تغییر و تبدیلی رخ ندهد و نسبت به آنچه تقدیر و آنگاه قضا و امضا شده بدا حاصل نشود. از موارد قضاء لایتبدل عبادت خداوند یکتا و پرستش اوست. و قضی ربك الاتعبدوا الا اياه. آنچه خداوند در عالم ذر - که در اینجا عبارت است از همان عالم اعیان- از اعیان پیش از آفرینش آنها پیمان گرفته به اینکه الست بربکم قالوا بلی اشاره به فطرت سلیمه پاک خدا خواه جمله عالم دارد و اشاره دارد به اینکه هیچکس در عالم غیر حق را نخواهد پرستید. بنابراین هر کس به سوی اسم متجلی در وجود و ذات خود که برحسب استعداد خود آن را در عالم علم پذیرفته به تدریج حرکت خواهد کرد. این حرکت در دنیا و برزخ و قیامت همچنان ادامه خواهد داشت. کمال نهایی هر کس وصول به آن اسمی است که متجلی در اوست. امام خمینی (قدس سره) در رساله مصباح الهدایه پیرامون عالم اعیان ثابت می فرماید:

«هذه الحضرة، هي حضرة القضاء الإلهي و القدر الربوبي و فيها يختص كل صاحب مقام بمقامه و يقدر كل استعداد و قبول بواسطة الوجهه الخاصة التي للفيض الأقدس مع حضرة الأعيان.

فظهور الأعيان في الحضرة العلمية تقدير الظهور العيني في النشأة الخارجية»

(مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية، ص ۶۳)

مطلب دیگر آنکه تقدیراتی که در عوالم پایین تر از نفس کلی مثل نفوس جزئی، خیال الکل و خیال المنفصل حاصل می‌شود قابل تغییر و تبدیل بوده و حتمیتی ندارد. آنچه در قضاء اول حاصل می‌شود عبارت است از علم تفصیلی و کشف اجمالی حقتعالی بما کان و ما یکون. بنابراین عرفا مقام قدر را مرتبه اعیان ثابته دانسته‌اند و اینکه گفته‌اند انسان کامل به سرّ قدر آگاه است از آن روست که او را ولوج کامل در حضرت واحدیت و احدیت است. با این تعبیر هر عین ثابتی صورت قدری آن کس است که از ناحیه تجلی اسم مناسب با حال و استعداد آن حقیقت، وجود خارجی پیدا نماید. عارف کبیر صدرالدین قونوی (ره) در کتاب الفکوک می‌فرماید: بدانکه مبدأ حکم الهی در خلقتش و سبب ارتباط خلایق به او و محل ظهور تعلق آن حکم به آنان علم ازلی اوست که صور معلومات در آن اززل تا ابد به یک روش و طریق متعین می‌باشد، و همان سبب نخستین است در ایجاد آنچه که خداوند پدید می‌آورد و قضا و قدر خداوند تابع علم او هستند، پس تعلق علم او به معلومات به حسب آنچه که حقایق آنها اقتضا می‌کند، ثابت و متحقق است زیرا تعلق هر علمی به هر معلومی تابع معلوم است چنانکه بارها به این مطلب اشاره شد. (ترجمه الفلوک، ص ۱۶۹) امام خمینی می‌فرماید:

«بدانکه از برای قضا و قدر مراتبی است که به حسب آن مراتب و نشئات احکام آنها متفاوت شود. مرتبه اولی از آن، حقایقی است که در حضرت علم به تجلی به فیض اقدس تبع ظهور اسماء و صفات، تقدیر و اندازه گیری شود. و بعد از آن در اقلام عالیه و الواح عالیه حسب ظهور به تجلی فعلی تقدیر و تحکیم شود. و در این مراتب تغییرات و تبدیلاتی واقع نشود و قضای حتم لایبديل حقایق مجرده واقعه در حضرات اعیان و نشئه علمیه و نازله در اقلام و الواح مجرده است. و پس از آن حقایق به صور برزخیه و مثالیه در الواح دیگر و عالم نازلتر ظهور کند، که آن عالم خیال منفصل و خیال الکل است... و در این عالم تغییرات و اختلافاتی ممکن الوقوع بلکه واقع است.»

(آداب الصلوه، ص ۳۲۶-۳۲۷)

قال صدر الحکماء و المتألهین فی الاسفار: فصل فی مراتب علمه تعالی بالاشیاء و هی العنايه



□ هر کس به سوی اسم متجلی در وجود و ذات خود که بر حسب استعداد خود آن را در عالم علم پذیرفته به تدریج حرکت خواهد کرد. این حرکت در دنیا و برزخ و قیامت همچنان ادامه خواهد داشت. کمال نهایی هر کس وصول به آن اسمی است که متجلی در اوست

و القضاء و يقال له: ام الكتاب والقدر و يقال له: كتاب محو و اثبات... القضاء عندنا صور علميه لازمه لذاته بلا جعل و تأثير و تأثر و ليست من اجزاء العالم اذ ليست لها حثيه عديمه و لا امكانات واقعيه فالقضاء الربانيه وهي صورہ علم الله قديمه بالذات باقيه ببقاء الله. و اما القدر فهو عبارہ عن وجود صور الموجودات في عالم النفسى السماوى على وجه الجزئى مطابقه لما في موادها الخارجيه الشخصيه مستنده الى اسبابها وعللها واجبه بها لازمه لاوقاتها المعينه و امكنتها المخصوصه (اسفار اربعه، ج ٦، ص ٢٩٠-٢٩٢)

برخی از معاصرین (ره) (منظور میرزا جواد آقا تهرانی (ره) میباشد) بدون اطلاع از اسرار و رموز عالیہ عرفانی و قواعد مبرهن فلسفی، در مباحث قضا و قدر برای مخالفت با فلسفه و فلاسفه مطالبی رانده که ناشی از عدم دقت و دسترسی به اینگونه از حقایق شامخ عرفانی است. غافل از اینکه نه تنها این حقایق ناشی از فلسفه بلکه ناشی از کشف و شهودی عرفانی نیز هست. وی می گوید:

«جميع حکما مرتبه قضاء را مقدم بر قدر قرار داده اند. ولی در کلمات وارده از مجاری وحی مرتبه قدر، مقدم بر قضا معین شده است. و بر دانشمندان خبیر پوشیده نیست که بشر را به فکر خود راهی به تحقیق و واقع اینگونه امور و معانی نیست هر که هر چه در این زمینه گفته سخنی از طریق وهم و خیال رجماً بالغیب رانده.»

(میزان الطالب، ص ٢٩٦)

معاصر مذکور در این کتاب از انواع بی حرمتیها نسبت به بزرگان فلاسفه خودداری نکرده و حقاً در این مورد خوب از عهده برآمده است. اگر مطالب ما را پیش از این خوب خوانده باشی بر تو معلوم شد که، احکامی که در آن هیچ تغییر و تبدیلی روی نمی دهد ناشی از قضاء و احکام متغیر ناشی از قدر الهی است. پس حکم قضاء زمانی است که از مرحله قدر گذشته و به تثبیت رسیده باشد و ما پیش از این اشاره نمودیم به اینکه مقام احدیت قضاء اول و واحدیت قضاء ثانی و قدر اول است و چون مرتبه احدیت بالاتر از واحدیت می باشد از این رو احکام منطوی در حضرت احدیت و رای عالم اسماء و فوق آن و منزلت در مقام واحدیت است؛ از این رو احکامی که تبدیل نمی شوند از مرحله واحدیت گذشته و به احدیت رسیده اند و احکامی که جای تغییر و تبدل دارند در مقام اعیان خارجی و مقام خیال و صور جزئی باقی می مانند. ترتیب مذکور بر اساس ترتیب عوالم وجود و حضرات خمسه الهیه است، با ملاحظه این ترتیب قضاء مقدم بر قدر و با نگاه از پایین قدر مقدم بر قضا است و در هر دو حال تفاوتی نمی کند.

با ذکر همه این اوصاف، غافل از این نباید شد که اسراری که ما در حقایق اینچینی نقل می کنیم منشأ از کلام ائمه معصومین صلوات الله علیهم است. حقا که جز با کلمات عرفای عالیمقام و فلاسفه متأله و اسراری که آنها پس از ریاضتهای بسیار بر ما منکشف نموده و زحمات بی دریغ و پایانی که در راه کسب حقایق علوم بر ما گشوده اند، پی به حقایق منطوی و محفوف در اسرار محمدیه و مأثورات علویه نمی توان برد. با این حال جای هزاران اما و اگر در کشف حقایق هنوز باقی است. طوبی لهم و حسن مآب اللهم احشرنا معهم.

#### فهرست منابع:

۱. قرآن کریم
۲. آداب الصلاة، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۵.
۳. اسفار اربعه، صدرالدین شیرازی، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.

۴. بحار الانوار، علامه محمدباقر مجلسی، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۵. ترجمه و شرح شواهد الربوبیه ملاصدرا، جواد مصلح، سروش، ۱۳۸۳.
۶. ترجمه الفکوک، محمد خواجهوی، انتشارات مولی، ۱۳۷۱.
۷. تعلیقه امام بر شرح فصوص الحکم داوود قیصری، نشر علمی فرهنگی.
۸. دیوان ابن فارض، ابو حفص عمر بن ابی الحسن (ابن الفارض)، دار بیروت، ۱۴۰۴.
۹. شرح قیصری بر فصوص الحکم انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵، حواشی امام خمینی.
۱۰. شرح حدیث جنود عقل و جهل، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۵.
۱۱. شرح مقدمه قیصری، سید جلال الدین آشتیانی، بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۱۲. شرح دعاء السحر، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
۱۳. شرح دعای سحر، ترجمه سید احمد فهری.
۱۴. شرح فصوص الحکم محی الدین عربی، عبدالرزاق کاشانی، انتشارات بیدار، ۱۳۷۰.
۱۵. فتوحات مکیه، شیخ اکبر محی الدین عربی، تقدیم: محمد عبدالرحمن المرعشی، دارالاحیاء التراث العربی ۱۴۱۸.
۱۶. مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه، امام خمینی، مقدمه استاد آشتیانی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۶.
۱۷. میزان المطالب، میرزا جواد تهرانی، مؤسسه دارالحق، ۱۳۷۴.
۱۸. هستی از نظر فلسفه و عرفان، سید جلال الدین آشتیانی، بوستان کتاب ۱۳۸۲.

